

خدمت از دید گاه عبد بهاء

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



خدمت از دید گاه عبد بهاء

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

حضرت عبدالبهاء را مثل اعلی خواندند و خود هم فرمود که بر اثر اقدام حضرتش حرکت کنیم و گام برداریم و آنچنان که او تمام زندگی خود را وقف خدمت امر مولای مهربارش، پدر بزرگوارش، آب آسمانی اش، والد زمینی اش، مظهر امر الهی فرمود، بندگان را نیز دعوت فرمود که در همان مسیر گام بردارند و هیچ خدمتی را ناچیز ندانند و هیچ قدمی را خرد نشمارند و اطمینان داشته باشند، اگر کاری با خلوص نیت و صدق درون انجام شود، در پیشگاه محبوبشان مقبول واقع خواهد شد.

دیدگاه حضرت عبدالبهاء به خدمت، در هر زمینه‌ای که باشد، قدمی به سوی قربیت الهیه است که آرزوی هر بنده‌ای است. کسب رضای الهی در این دنیای گذرای فانی و دل بستن به فریبندهای این جهان سرلوحه اقدامات هر بنده صادق مخلصی است که سرمشقی جز حضرت عبدالبهاء ندارد و جز در راهی که او توصیه می‌فرماید قدم بر نمی‌دارد.

خدمت منحصر به یک یا دو زمینه نیست. امر الهی آنقدر وسیع، و شریعت سبحانی برخوردار از عنوان "سمحاء" است، و نیاز نوع بشر، که خداوند با عشق و محبت فراوان آن را آفرید، آنقدر زیاد است که در هر زمینه‌ای می‌توان با خلوص تام قدم برداشت. نه کسی را در این میدان بر کسی برتری است و نه



ORIGINAL

کسی را یارای آن که خویشتن را بالاتر داند یا خدمتش را برتر شمرد. چه بسا گامی کوچک که برای رضای الهی برداشته شود در درگاهش مقبول واقع شود و چه بسا قدمی بزرگ که مردود شود که فرمود، "قَلَّ رُوحُ الْأَعْمَالِ هُوَ رِضَائِي وَعُلُقُ كُلِّ شَيْءٍ بِقَبُولِي." (اقدس، بند 36)

بنابراین، شرط اصلی در قیام به خدمت خلوص نیت است و مهر فراوان و بی غلّ و غش به مولای مهربان. نگاه ما به بندگان خدا، و میل ما به خدمتی به آنها، نه‌راسیدن از نوع خدمت، هیچ خدمتی را دون شأن خود ندانستن و بسیاری از موارد دیگر را می‌توان در رفتار و گفتار حضرت عبدالبهاء مشاهده کرد که سرمشق هر بنده مشتاقی است که در این میدان وسیع قدم می‌گذارد.

حضرت عبدالبهاء، مثل اعلی

وقتی حضرت عبدالبهاء را مثل اعلی، یعنی برترین سرمشق و الگوی خود می‌دانیم و به این کلام مبارک خودشان که، "پیروی عبدالبهاء نمائید" (مکاتیب، ج 4، ص 127) ناظر هستیم، به خواسته‌های ایشان، آرزوهای ایشان، نحوه خدمت ایشان، هدایات ایشان نیز ناظر هستیم تا بدانیم به چه نحو باید عمل کنیم. در واقع باید از ایشان تبعیت نمود یا باید چون ایشان بود.

طلعت میثاق در کلامی می‌فرمایند، "شما به کار خود مشغول شوید و به هدایت خلق پردازید و نفوس را به خلق و خوی عبدالبهاء تربیت نمایید و بشارت ملکوت ابری به خلق رسانید... و در محبت الهی و تعلق به عبدالبهاء هر بلا و مصیبتی را قبول نمایید. تحمل شماتت اعداء کنید و صبر بر ملامت اهل جفا. پیروی عبدالبهاء نمائید و در هر دم آرزوی جانفشانی در سبیل جمال ابری کنید. چون شمس بدرخشید و چون دریا به جوش و خروش آئید و مانند سحاب حیات به کوه و صحرا بخشید و به مثابه نسیم بهاری اشجار هیاکل انسانی را شکفتگی و تازگی و طراوت و لطافت بخشید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 4، ص 7-126)

با توجه به بیان مبارک، قیامی باید که قعودی در پی نداشته باشد؛ حرکتی باید که سکونی آن را مانع نگردد؛ شهامتی خواهد که خوف منعش نکند. نقطه نظرگاه طلعت میثاق عالم بالا است و آن را برای جمیع بندگان خواهند. لذا احبّاء را، که جنود ملکوت هستند، فرا می‌خوانند که دیگران را به این طریق به آن سبیل جذب کنند که کسی محروم نماند. این است که می‌فرمایند، "نهایت آمال و آرزوی این عبد این است که هیاکل انسانی به خلعت رحمانی مزین گردد و قلوب به نور هدایت کبری روشن شود." (مکاتیب، ج 8، ص 41)

بدین لحاظ است که در بیان آرزوی خود به این نکته تصریح دارند که مایلند خادم احبّاء الله باشند و چاکر دوستان جمال ابهی. در واقع راهی را به ما نشان می‌دهند که در کمال فروتنی و خضوع حرکت کنیم و قدمی برداریم. در کلامی اشاره دارند که، "این عبد را منتها آرزو این است که در خدمت دوستان جمال ابهی خادم صادق گردم و چاکر موافق. شب و روز دامن خدمت بر کمر زنم و از شجره وجود ثمر برم. قامتی که در خدمت دوستان خمیده نگردد خَشَبِ مُسْنَدِه است و قدی که در تحمل مشقت یاران منحنی نشود اعجاز نخل خاویه است." (مکاتیب 8، ص 79 / خشب مسنده = چوبی که به دیوار تکیه دهند / اعجاز = بن‌ها، پیخ‌ها؛ نخل خاویه: نخل ریشه کن شده)

جالب است که این درسی است که حضرت عبدالبهاء از جمال ابهی گرفته‌اند. ملاحظه فرمایید نفس مقدسی که محلّ تجلّی روح قدسی الهی است، وقتی شخصی از ایشان می‌خواهد که به خدمت جمال مبارک پردازد در جواب او می‌فرمایند، "و اما ما أردت خدمتی؛ إني عبدٌ من عبادة الله و أحبُّ أن أخدمَ الذين هم آمنوا بالله و آياته بنفسي و جسدی و كان الله علي ما أقولُ شهيد و من يكونُ خادماً كيف يأخذُ خادماً لنفسه و هذا ذنبٌ لا يقاسُ بذنبٍ إن أنت من العارفين و أحبُّ أن أكونَ خادماً لأحباء الله و أصفیائهم و أخفضُ جناحی للذينهم أرادوا وجهه بقوله تعالى «فاخفض جناحك للمؤمنين.»" (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 81، ص 107 / مضمون: و اما این که خواستی به من خدمت کنی، من بنده‌ای هستم از بندگان خدا و دوست دارم به کسانی که به خدا و آیات او ایمان دارد به جسم و جان خدمت کنم و خداوند بر آنچه می‌گویم گواه است و کسی که خودش خادم باشد چگونه خادمی برای خود اتخاذ نماید و این گاهی است که هیچ گاهی با آن قابل قیاس نیست و دوست دارم خادم احبّای خدا و برگزیدگان باشم و در مقابل کسانی که اراده دیدار خدا را دارند فروتنی پیشه کنم که خداوند فرمود [قرآن کریم، سوره حجر آیه 88] در مقابل مؤمنین فروتنی پیشه کن.)

وقتی کسی که بنا به سنت در خانواده پدری مبارک در زمره بندگان بود و از جمال مبارک تقاضای آزادی کرد، آن مظهر لطف و صفا در مناجاتی فرمودند:

فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي إِذَا قَامَ مَمْلُوكٌ لَدِي بَابَ مَمْلُوكٍ أُخْرَى وَ أَرَادَ مِنْ هَذَا الْمَمْلُوكِ حُرِّيَّةَ نَفْسِهِ بَعْدَ الَّذِي كَانَ مَالِكُهُ مَمْلُوكًا لِنَفْسِكَ وَ خَادِمًا لِحَضْرَتِكَ وَ فَانِيًا لَدِي ظَهْرَاتِ رَبِّيَّتِكَ... مع ذلك كيف يقدر هذا المملوك أن يدعى في نفسه مالكيّة أحد بل وجوده في ساحة عزّك ذنبٌ لن يعادله ذنبٌ في مملكتك... حينئذ يا إلهي لما طلب من هذا العبد حُرِّيَّةَ نَفْسِهِ لَذا أُشْهِدُكَ حِينَئِذٍ بِأَنِّي أَطَلَقْتُهُ فِي سَبِيلِكَ

و حَرَرْتَهُ لِاسْمِكَ وَ فَكَّيْتُ عُنُقَهُ عَنْ حَبْلِ الْعِبُودِيَّةِ لِيَعْبُدَكَ فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَ اطْرَافِ النَّهَارِ وَ لَثَلًا تُفَكُّ عُنُقِي عَنْ حَبْلِ عِبُودِيَّتِكَ وَ إِنَّ هَذَا أَمَلِي وَ رَجَائِي وَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَيَّ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ قَدِيرٌ.

(نقل از نسخه خطی لوح مبارک. مضمون: مقدسی تو ای خدای من آنگاه که بنده‌ای به درگاه بنده دیگری آمد و آزادی خویش را خواست با آن که مولای او خود بنده تو و خدمتگزار حضرتت و فانی در مقابل ظهورات ربوبیت تو است ... با این همه این بنده چگونه می‌تواند خودش مدعی مالکیت کسی شود بلکه وجودش در ساحت عزّ تو گاهی است که هیچ گاهی در پهنه آفرینش تو همانند آن نیست ... در این حین، ای خدای من، چون او از این عبد تقاضای آزادی نموده، پس تو را گواه می‌گیرم که اینک او را در راه تو رهایی بخشیدم و به اسم تو آزادش ساختم و گردش را از ریسمان بندگی فارغ نمودم تا شب و روز به عبودیت تو مشغول باشد که مبدا گردن مرا از ریسمان عبودیت خود محروم فرمایی و این است آرزوی من و تقاضای من و تو بر این همه شاهد و توانایی.)

بنابراین، از آن طلعات مقدسه درس فروتنی می‌گیریم که به خدمت کلّ بندگان الهی بپردازیم و در کمال خضوع و خشوع باشیم. نه خود را برتر از دیگران بینیم و نه به نظر تحقیر به کسی بنگریم.

تعلیم و تربیت

یکی از انواع خدماتی که حضرت عبدالبهاء مدّ نظر داشتند که احباء برای آن قیام کنند، تعلیم و تربیت نوباوگان است. آنقدر به این خدمت اهمیت می‌دادند که میل داشتند در ساخت بنای مدرسه مشارکت داشته باشند. در لوحی می‌فرمایند، "در خدمت امر مبارک بالنّفس کوشیدید و دامن همت کمر زدید و در اشکول و بناء مکتب‌خانه به نفس نفیس کار کردید. قسم به جمال قدم که من آرزوی این خدمت می‌نمایم و البتّه اگر حاضر بودم بالنّفس در زمره شما خدمت می‌نمودم و کار می‌کردم و خاک کشی می‌نمودم و این را سبب نورانیت وجه در ملکوت ابری می‌شمردم." (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص125)

در بیان دیگر در تشویق و ترغیب معلّین می‌فرمایند، "تعلیم اطفال و پرورش کودکان اعظم مناقب عالم انسان و جاذب الطاف و عنایت حضرت رحمن. زیرا اسّ اساس فضائل عالم انسانی و سبب تدرّج به اوج عزّت جاودانی." (منتخباتی از مکاتیب، ج1، ص126)

در ممالک راقیه عالم بیشترین اهمیت را برای معلّین قائل هستند. زیرا شالوده اجتماع را فراهم می‌آورند و زیربنای جامعه را تحکیم می‌بخشند. بنای جامعه، هر قدر که زیبا باشد، اگر شالوده آن از استحکام

برخوردار نباشد، هر آن امکان فروریختن آن وجود دارد. در کلام حضرت عبدالبهاء معلّم باید "اطفال را تعلیم دهد و اخلاق را تعدیل نماید، علم و دانش بیاموزد و به خُلق و خوی زبانی پرورش دهد." نتیجه کار او این است که "عالم انسانی زینت دیگر یابد و نورانیت دیگر حاصل نماید. جهان ظلمانی نورانی گردد و عالم امکانی بهشت جاودانی گردد. حتی دیوان فرشتگان شوند و گرگان شبان اغنام گردند و کلاب غزالان بر وحدت شوند و درندگان چرندگان شوند و مرغان تیزچنگ خوش‌نغمه و آهنگ گردند." (همان مأخذ)

وقتی می‌دانیم که به بیان حضرت بهاء‌الله، "دانایی از نعمت‌های بزرگ الهی است، تحصیل آن بر کلّ لازم است؛ این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت اوست که از قلم اعلی در زیر و الواح نازل شده" (طراز ششم از لوح طرازات)، بنابراین باید نفوسی قیام به این خدمت کنند که علم و دانش را به فرزندان انسان بیاموزند و این خدمت نزد طلعت میثاق اهمیت وافر دارد.

ممتاز بودن احباء

از جمله آرزوهای حضرت عبدالبهاء ممتاز بودن احباء از دیگران بود. این فی نفسه خدمت عظیمی است به درگاه الهی و در انتشار اوامر رحمانی و جذب بندگان حضرت یزدانی. چه که ذات احدیت مایل است که جمیع بندگانش هدایت شوند تا از آنچه که برایشان مقدر شده بهره ببرند. می‌دانیم که جمال مبارک چقدر بر این نکته تأکید دارند که حتی با کسانی که به دلیلی از ظلّ امر مبارک منحرف شده‌اند، باید به زبان ملایم و با استفاده از آثار صحبت کرد تا دیگر بار به ظلّ امر باز گردند. تنها دلیلی که ذکر می‌کنند این است که مایل نیستند کسی محروم بماند. ابتدا این کلام جمال قدم را بشنویم، "نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده‌اند، به جمیع تلطف و مهربانی نماید و به مواعظ حسنه به شریعه احدیه دلالت کنید. چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند. مخصوص، نفوسی که محلّ شتم و ذلّت واقع شده‌اند ولو فی ساعه. إنه هو الغفور الرحیم. نفوس مطمئنّه قویه ثابته اقلّ از کبریت احمر بوده و خواهند بود. باید امثال این نفوس ضعیفه را به خود وا نگذارند و به لطائف بیانات الهیه ایشان را مجدداً به حیات باقیه کشانند." (لثالی الحکمة، ج 1، ص 182)

ملاحظه فرمایید که چه قدر مولای ما مهربان و غفور و وهاب است. حال، مرکز میثاقش مایل است ما به اعمال و رفتار و گفتار از دیگران ممتاز باشیم. همین امتیاز است که جاذب قلوب است. هیکل مبارک می‌فرمایند، "به درگاه جمال مبارک عجز و لابه نمودم و تضرّع و زاری کردم که شما را به فضل

و جود خویش از بیگانه و خویش ممتاز نماید و بر امر مستقیم و ثابت بدارد... این آرزوی عبدالبهاء است. امیدم چنان است که به آن مؤید و موفق گردید." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 83)

در کلام دیگر بر این نکته تأکید دارند که این تعالی معنوی سبب جلب توجه دیگران خواهد شد. در واقع این ممتاز بودن همانند نوری عمل می کند که مرآت قلب احبای الهی از شمس حقیقت گرفته به سوی دیگران می تاباند تا راه را بیابند و به آنچه که برایش خلق شده اند واصل شوند. در این کلام طلعت میثاق ملاحظه می کنیم، "از فیض حضرت ایزد پاک شما را دلی تابناک خواهم و جانی لطیف و روانی منیر جویم و آرزوی دل و جان آن است که در این سبیل طی مراتب وجود نموده به اعلی افق کجالات معنوی و ذروه فضائل انسانی واصل گردید تا سائر مردم مشاهده کنند که بندگان حضرت دوست چگونه روشن و درخشانده و تابانند. این است نهایت آمال؛ این است اعظم موهبت حضرت ذوالجلال." (یاران پارسی، ص 80)

اتحاد و وحدت احباء

یکی از اعظم خدماتی که مورد نظر هیکل مبارک مرکز میثاق است، حفظ اتحاد و وحدت جمع احباء است. در واقع اختلاف بین احباء و هن بر امر الله است. چه که هدف امر مبارک وحدت عالم انسانی و رفع اختلاف بین پیروان ادیان و مکاتب گوناگون است. در این میان اگر نفسی سبب اختلاف شود در درگاه الهی جایی ندارد و در کسب رضای حضرتش توفیقی حاصل نکند. حضرت عبدالبهاء تأکید دارند که، "عبدالبهاء همیشه منتظر که خبر محبت و الفت و یگانگی احبای الهی برسد. باید جمیع این مسائل را کنار گذاشت و به نشر نفعات الله پرداخت. هر نفسی که کلمه اختلاف از او صادر بداند که مقاصد خفیّه دارد و هر سرّ مکنون و مکتوم نتایجش غیر مدوح." (محمد علی فیضی، اخلاق بهائی، ص 85)

مهم ترین امر برای هر فرد بهائی عرفان حق و عمل به موجب احکام اوست که در ابتدای کتاب مستطاب اقدس ذکر شده است. حال، هر نفسی به نحوی به مقام مظهر ظهور عارف می شود و مقبول درگاه الهی است. اما اگر برداشت ها سبب اختلاف شود جمیع این نفوس مردود خواهند بود. حضرت بهاء الله می فرماید، "أَنَا خَلَقْنَا النَّفْسَ أَطْوَاراً بَعْضِي فِي أَعْلَى مَرَاتِبِ عِرْفَانِ سَائِرِينَ وَبَعْضِي دُونَ ذَلِكَ. مَثَلًا نَفْسِي غَيْبٌ مَنِيعٌ لَا يُدْرِكُ رَأْسَ هَيْكَلِ ظُهُورٍ مَشَاهِدَةٍ مِي تَمَازٍ مِنْ غَيْرِ فَضْلِ وَوَصْلٍ وَبَعْضِي هَيْكَلٌ ظُهُورٌ رَافِعٌ لِقَدْرِهِ دَانِسْتَهُ وَوَاهِيٌّ أَوْ رَأْسَ نَفْسٍ أَوْ أَمْرٍ حَقٍّ مِي دَانِدَةٍ. فِي هَذَا مَقَامٍ هَرِّ دَوْلَةِ الْعَرْشِ مَقْبُولٌ هَسْتُ. وَلَكِنْ إِنْ صَاحِبَانِ فِي هَذَا مَقَامٍ فِي رَتْبَةٍ نَزَاعٍ وَجِدَالٍ تَمَازٍ، هَرِّ دَوْلَةٍ مَرْدُودَةٍ"

بوده و خواهند بود. چه که مقصود از عرفان و ذکرِ اعلیٰ مراتبِ بیان، جذبِ قلوب و الفتِ نفوس و تبلیغِ امرالله بوده و از جدال و نزاع صاحبان این دو مقام تَضییعِ امرالله شده و خواهد شد. لذا هر دو به ناراجعند اگرچه به زعم خود به اعلیٰ افقِ عرفان طائرند." (اقتدارات، ص 219-220)

یکی از مواردی که به شدت حضرت عبدالهء را متأثر ساخت، اختلاف بر سر تکبیرات اربعه بود. می‌دانیم که حضرت ربّ اعلیٰ چهار تکبیر تعیین فرمودند که مردان در درود فرستادن الله اکبر بگویند و در جواب درود الله اعظم بر زبان رانند. زنان برای درود فرستادن الله ابهی بگویند و در جواب الله اجمل بر زبان برانند. (بیان فارسی، واحد 6، باب 5)

زمانی در طهران، بعد از صعود جمال ابهی، گروهی از احبّاء به تحریک جمال بروجردی که می‌گفت جمال ابهی صعود کردند و غصن اعظم بر اریکه مرجعیت جالس شده‌اند، خواستند الله اعظم را جایگزین الله ابهی کنند و عده‌ای دیگر مخالفت کردند. حضرت عبدالهء بسیار متأثر شدند و نهایتاً در لوحی خطاب به یکی از احبّاء فرمودند، "از اختلاف احبّاء، ناقضین در نهایت سرور و فرح و این عبد در منتهای حزن و الم. البتّه شما به حزن من و سرور اهل فتور راضی نمی‌شوید. ای ثابت بر میثاق وقت آن است که کمر همت بر بندگی و این مباینت را از میان احبّاء بنیاد براندازی. این تعدّد تحیّت اهمیتی نداشته که در بین احباب به این درجه اسباب اختلاف شود که زلزله‌اش به ارض اقدس رسد و احزان وارده یک بر صد گردد. این چهار تحیّت را حضرت اعلیٰ روحی له الفدا قرار فرمودند و از این تحیّات اربعه مقصود جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا است. چه که اوست اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم و هیچ یک در شریعة الله منسوخ نه. ولی در ایّام مبارک شیمه موحدین و صفت مخلصین الله ابهی بود و آنچه در ایّام مبارک جاری تا یوم بعث جدید باقی، تغییر و تبدیلی نه. چو الله ابهی سمت موحدین بود لهذا باید تحیّت الله ابهی باشد." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالهء، شماره 88، ص 74-75)

نوع خدمت

نوع خدمت در هر زمانی به اقتضای آن زمان و حتی مکان خاص تعیین می‌شود. چه بسا که بعدها کسی بخواهد همان خدمت را انجام دهد و دیگر نیازی به آن نباشد. مثال‌های متعدّد برای آن وجود دارد. مثلاً در زمان حضرت بهاءالله عرایض توسط نفوسی از ایران به ارض اقدس منتقل می‌شد و تبرّعات و حقوق الله انتقال می‌یافت و الواح مبارک که با قبول خطرات بسیار به ایران آورده می‌شد. اکنون اگر کسی بخواهد همان خدمت را انجام دهد ابدأ مورد نیاز نیست.

داستان خانم لوا گتسینگر در زمان حضور حضرت عبدالبهاء در آمریکا شهرت دارد. موقعی که حضرت عبدالبهاء در نیویورک تشریف داشتند و لوا را به عنوان منادی میثاق تعیین فرمودند، به او فرمودند که برای انتشار امرالله به کالیفرنیا برو. ولی او بسیار میل داشت همیشه در حضور مبارک باشد. مدتی را به دفع الوقت گذراند و زرفت. بالاخره حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابه‌های خود فرمودند، "اگر احبای الهی به اولین سخنان من توجه کنند، در آن کلمات موققت این دنیا و دنیای دیگر را خواهند یافت. اما افرادی هستند که افکار خودشان را به فکر من ترجیح می‌دهند و وقتی که زمین می‌خورند از من می‌خواهند که به کمکشان بشتابم. پیشرفت و سعادت در بیانات اول من است. برای مثال چنانچه من به کسی بگویم شما به آمریکا بروید و او جواب بدهد من خواهش دارم که چند روزی دیگر بمانم، من به او اجازه خواهم داد که طبق میل خود رفتار کند. اما این فکر و عقیده من نیست. این فکر خود او است." (مضمون / شعله، اثر ویلیام سیرز و رابرت کیگلی، ترجمه هوشنگ روحانی، ص 91)

حال، همین حالت را مقایسه کنید با وضعیت جناب احمد یزدی مخاطب لوح مبارک احمد. هنگامی که به قصد تشرّف به حضور حضرت بهاءالله عازم ادرنه بود، در استانبول این لوح مبارک به دست او رسید که در طی آن او را امر به مراجعت به ایران فرموده بودند که برای اعلام ظهور موعود بیان به جمیع بلاد سفر کند و او با آن که بسیار مشتاق زیارت طلعت ابهی بود، بلافاصله از طریق بغداد مراجعت کرد تا به آنچه که مأمور بود اقدام نماید.

در اصطلاح عرفا عشق مانع بین عاشق و معشوق می‌شود. وقتی جناب انیس برای اطاعت از امر مولای خود در شب شهادت قیام می‌کند و در جواب حضرت ربّ اعلی که از اصحاب حاضر می‌خواهند یکی از آنها ایشان را به شهادت برساند، فقط جناب انیس جواب مثبت می‌دهد زیرا اجازه نمی‌دهد عشق مانع عبودیت و اطاعت از محبوبش گردد. جناب احمد یزدی نیز نگذاشت عشق مانع اطاعت شود. ولی خانم لوا گتسینگر اسیر عشق به حضرت عبدالبهاء بود در نتیجه ابتدا از امر مولایش اطاعت نکرد.

اما خدمات عدیده لوا گتسینگر ابداً فراموش شدنی نیست. وقتی به امر حضرت عبدالبهاء در اروپا با صدراعظم مظفرالدین شاه ملاقات کرد و پیام طلعت میثاق را ابلاغ نمود و برای احبای ایران دادخواهی کرد، اثراتش به صورت تخفیف تضییقات، هرچند به طور موقت، ظاهر و آشکار گشت. به یک اشاره مرکز میثاق عزم هندوستان کرد و موفق به خدماتی باهره شد. نام لوا در تاریخ به علت همین

خدمات بی شائبه و ایثارگرانه‌اش بود که جاودانه گشت و عاقبت در راه مراجعت از ارض اقدس به امریکا، در مصر بیمار شد و درگذشت.

چه خدمتی دون شأن است؟

گاهی بر این باوریم که ما شایستگی خدمات عالیه را داریم و توجه نمی‌کنیم که جامعه در آن لحظه به چه خدمتی نیاز دارد تا به همان کار مبادرت کنیم. زمانی که مهاجری در اقصی نقاط دنیا بعد از سالها اقامت و اقبال نکردن احدی به امر مبارک تقاضا می‌کند حضرت ولی امرالله اجازه دهند از نقطه مهاجرتی خود برود، اما به او توصیه می‌فرمایند استقامت کند و سالها بعد نتیجه دعاهای او در همان نقطه به ظهور و بروز می‌رسد، متوجه می‌شویم که چقدر هدایات طلعات قدسی و معهد اعلی می‌تواند در توفیق ما در خدمات مؤثر باشد.

وقتی حضرت عبدالبهاء از یکی از اماءالرحمن خواستند که به منزل مرد سالمندی برود و او را مساعدت نماید، آن بانو که میل داشت خدمت انجام دهد با اشتیاق رفت و بعد از اندکی بازگشت و به حضرت عبدالبهاء عرض کرد؛ نمی‌دانید مرا کجا فرستاده‌اید. آنقدر منزلش و لباسش کثیف بود که ترسیدم بیمار شوم و باز گشتم. حضرت عبدالبهاء نگاهی به او انداخته فرمودند من هر روز این کار را انجام می‌دهم. نزد او برو و این برادرت را اگر لباسش کثیف است، لباسش را عوض کن؛ اگر نیاز به حمام دارد، حمامش ببر؛ اگر منزلش کثیف است تمیز کن؛ اگر گرسنه است غذایش بده. آن بانو ناچار رفت و آنچه که فرمودند انجام داد. در واقع بر اثر اقدام هیکل مبارک حرکت کردن بسیار دشوار است.

لوا گتسینگر، زمانی که حضرت عبدالبهاء در امریکا بودند و روزی در کنار دریا با جمعی از احباء قدم می‌زدند، و روی ماسه‌های کنار دریا جای پای مبارک نمودار بود. لوا سعی می‌کرد پایش را جای پای هیکل مبارک قرار دهد. چند بار حضرت عبدالبهاء پرسیدند لوا چه می‌کنی. عرض کرد بر اثر اقدام مولایم حرکت می‌کنم. ناگاه پای او در اثر نیش حشره‌ای صدمه دید و قوزک پایش ورم کرد. لنگ لنگان سعی می‌کرد باز هم بر اثر اقدام مبارک حرکت کند. طلعت میثاق فرمودند حرکت کردن بر اثر اقدام من این مشکلات را هم دارد. (برگرفته از کتاب شعله، اثر ویلیام سیرز و رابرت کیگلی)

این حکایت یادآور داستان جانبازی جناب عبدالوهاب شیرازی است که در بدایت ظهور حضرت عبدالبهاء خواست همراه جناب ملا علی بسطامی شود، اما در اثر مخالفت شدید پدرش مراجعت کرد. بعدها در کربلا به حضور جمال اهبی رسید و شیفته آن حضرت شد و چون جمال مبارک به ایران مراجعت فرمودند، با آن که سفارش کرده بودند نزد پدرش بماند، نتوانست تحمل کند و روانه طهران

شد و به محض ورود دستگیر شد و به سیاه چال افتاد. نوید از دیدار محبوبش، چون چشمش به تاریکی عادت کرد، جمال ابی را در کنار خود دید و بسیار مشعوف شد. چون نوبتش رسید که به میدان فدا شتابد، با دیگر احباء وداع کرد و به حضور جمال قدم آمد و هیکل مبارک چون پاهایش را برهنه دیدند کفش خویش را به او دادند. او رقص کمان و بشکن زنان به میدان فدا شتافت.

حضرت عبدالبهاء وقتی وصف جانبازی او را بیان می کنند به همان حالت بشکن می زنند. در بدایع الآثار (ج 1، ص 132) آمده است:

"پس ذکر شهدای این ظهور اعظم فرمودند تا به شهادت آقا میرزا عبدالوهاب شیرازی رسیدند که چون از حبس طهران عزم قربانگاه یزدان نمود، اول در زندان سر بر قدم جمال مبارک نهاد و بوسه داد بعد با یک یک از دوستان مصافحه نمود و چون از این فرائض فارغ شد، رقصی کرد، بشکن بشکن نموده عازم میدان فدا گردید و بیان و ندای مبارک حین صحبت چنان مهیمن بود که زلزله بر ارکان نفوس انداخت و چون به ذکر رقص و بشکن نمودن رسیدند خود به حالت آن شهید در آمدند؛ بشکن و نعره ای زدند که آن کیفیت را مجسم نمودند. بعد از مجلس می فرمودند استقامت و کیفیت شهدای این ظهور را نسبت به اصحاب مسیح ملاحظه کنید؛ مقام امروز کجا و مقام آن نفوس کجا. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا."

مقصود این است که ایثار و فداکاری و خدمات خالصانه احباء و شور و شوق آنها در مبادرت به هر نوع خدمتی به ساحت کبریایی حق موجب مسرت قلبی آن حضرت می شد و امروز نیز از این شرایط مستثنی نیست.

نوع خدمت

نوع خدمت ابداً اهمیتی ندارد. اگرچه نشر نفعات الله و تبلیغ امرالله مهم ترین و برترین خدمت شمرده شده است تا جمیع بنی نوع بشر به صراط مستقیم هدایت الهیه پی ببرند و به مقصود از خلقت خویش نائل شوند، اما گاه خدمات دیگری مورد نیاز است که مبادرت به آن موجب تحسین طلعت میثاق می شود. خدمت به احبای الهی یکی از موارد بی شماری است که مورد تحسین حضرت عبدالبهاء واقع می شود. در واقع طلعت میثاق از عشق و محبت احباء به یکدیگر لذت می بردند و آن را ستایش می کردند و در آن بیان معروف خود می فرمایند، "اگر نفسی از احباء به دیگری برسد مانند آن باشد که تشنه لبی به چشمه حیات رسد و یا عاشقی به معشوق حقیقی خود ملاقات کند." (پیام آسمانی، ج 1، ص 126) پس خطاب به کسانی که خادم احباء الله هستند چنین می فرمایند:

"ای دو گل نوبهار محبت‌الله، جناب فروغی علیه بهاء‌الله ذکر خدمتگذاری شما را به احبای الهی، که اعظم بزرگواری در جهان باقیست، نموده‌اند. خدمت‌گذاری مگو، تاجداری بگو، شهریاری بگو؛ سروری بگو؛ جهان‌پروری بگو؛ در عالم وجود مقامی محبوب‌تر از خدمت یاران نه و حلاوتی شیرین‌تر از الفت دوستان نه. علی‌الخصوص در این زمان که نار محبت‌الله چنان شعله به آفاق زده که کبد عالم را آتش‌فشان نموده." (مجموعه مکاتیب حضرت عبداله‌اء، شماره 85، ص 323)

یکی از این موارد پرستاری مستر اسپراک توسط یکی از احبّاء به نام کیخسرو اسفندیار بود. بعدها پسرش فریبرز روزبهیان به گامبیا مهاجرت کرد. او اولین مهاجر گامبیا بود و موفق به هدایت تعداد زیادی از نفوس به ظلّ امر مبارک شد.

سیدنی اسپراگ از احبّای آمریکایی مدتی را در هند و برمه به سر برد و به بیماری حصبه گرفتار آمد. پزشک او را جواب کرد. در وضعیت اسفناکی گرفتار شده بود. یکی از احبّای زرتشتی نژاد به نام کیخسرو داوطلب شد از او پرستاری کند. او از بمبئی به لاهور شتافت و شب و روز مراقبت نمود تا بالاخره اسپراگ شفا یافت. امّا، خود کیخسرو چنان به این بیماری مبتلا شد که جان را، که به بیان حضرت بهاء‌الله "اعزّ اشیاء عالم است در سبیل دوست فدا نمود" (مائده آسمانی، ج 4، ص 129). او از بستر بیماری برنخاست و جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. در واقع سیدنی اسپراگ اولین بهائی غربی بود که فردی از احبّای شرقی جان خود را فدای او کرد. حضرت عبداله‌اء در وصف او نوشتند:

"حضرت کیخسرو خسروی فرمود و وفاپروری نمود و سروری کرد و بزرگواری نمود؛ به آنچه تعالیم جمال مبارک است و نصائح و وصایای اسم اعظم بتمامه قیام کرد. فی‌الحقیقه جانش را فدای اسپراگ نمود و جسمش را قربان دوستان فرمود. آن نفس طیّب طاهر به ملکوت باهر عروج فرمود و آن جان پاک از فراز افلاک درگذشت و در جهان جاوید تابناک گردید." (مکاتیب عبداله‌اء، ج 2، ص 150)

مقصود این است که نوع خدمت مهم نیست؛ بلکه کیفیت آن مهم است؛ از جان و آسایش خویش گذشتن و به هم‌نوع خدمت کردن اهمیت دارد. نیت خالص مهم است. حضرت عبداله‌اء خطاب به حاجی شعبان نامی که در خدمت حضرت افغان بود می‌فرمایند، "چون نیت لله می‌گردد، هر خدمتی راجع به اصل شجره می‌شود. پس تو اصل نیت را خالص کن. البتّه اجر جزیل و رضای الهی موفق می‌گردد." (مجموعه مکاتیب حضرت عبداله‌اء، شماره 52، ص 483)

خطاب به بانویی می‌فرمایند، "قسم به جمال قدم، روحی لأحبائنه الفداء، که نیت خالص و عمل مبرور در اجار و صخور تأثیر نماید تا چه رسد به قلوب و نفوس." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص 39)

داستانی را روایت کنند از تعلیم این نکته مهم به یکی از بانوان آمریکایی که در کتاب "قصه‌های مادرم" درج شده است.

این شخص گریس روبارتز اویر نام داشت. در شیکاگو در ساختمانی که برای حضرت عبدالبهاء و ملازمین ایشان در نظر گرفته بودند خدمت می‌کرد. موقعی که دوران اقامت هیکل مبارک به انتهی نزدیک شد، گریس نزد هیکل مبارک رفت و سه روز پیاپی تقاضا کرد که در نقطه بعدی نیز در خدمت مبارک باشد. حضرت عبدالبهاء بعد از سه روز که هر دفعه می‌پرسیدند، "آیا واقعاً می‌خواهی خدمت کنی؟" بالاخره به او فرمودند که به نیویورک برو که بعداً هیکل مبارک نیز به آنجا می‌رفتند. در ساختمانی سه طبقه که به اقامت هیکل مبارک و ملازمان اختصاص یافت گریس با دیگران به خدمت مشغول شد. وقتی حضرت عبدالبهاء تشریف آوردند ابتدا به او اعتنایی نکردند. کار گریس کمک به جمیع کارها، از پخت و پز گرفته تا ساییدن و تمیز کردن، بود از جمله هر روز جعبه‌ای گل می‌رسید که آنها را به اتاق حضرت عبدالبهاء برده در گلدان جای می‌داد. ولی حضرت عبدالبهاء باز هم به او اعتنایی نداشتند. روزی که همه قرار بود برای فیلم‌برداری به بروکلین بروند، گریس خوشحال بود که در رکاب هیکل مبارک است. اما فرمودند چون قرار است دو نفر به آنجا بیایند بهتر است کسی بماند تا اگر آمدند از آنها استقبال کند. لذا گریس را مأمور کردند بماند.

گریس بسیار نومید شده بود. همه رفتند و او تنها ماند. ساعت ده صبح گلها رسید و آنها را به طبقه سوم برد که در گلدان بگذارد. اما در اتاق مبارک قفل بود. گریس روی زمین نشست و گلها پراکنده شدند. ظهر برای خوردن غذا به آشپزخانه رفت. هیچ چیز پیدا نمی‌شد. تکه‌ای نان بیات و تخم مرغی یافت. تخم مرغ را آب‌پز کرد ولی وقتی خواست آن را بشکند معلوم شد خراب است و متلاشی شد و لباسش و زمین را کثیف کرد. نان بیات را خورد و زمین را تمیز کرد. سخت نومید بود.

نزدیک مراجعت حضرت عبدالبهاء و ملازمان بود که به اتاقی رفت که دعا بخواند. تدریجاً در بحر دعا مستغرق شد و ناگاه نوری در وجودش درخشید که اگر مقصود خدمت باشد نوع خدمت فرق نمی‌کند. چه گذاشتن گل در گلدان هیکل مبارک باشد، چه ساییدن زمین، چه غذا پختن. مقصود

خلوص نیت است و میل به خدمت. وقتی این فکر به ذهنش خطور کرد، در اتاق باز شد و حضرت عبدالبهاء با سیمایی بشاش و لپی خندان وارد شده به او فرمودند، "به ملکوت خوش آمدی."

این حکایت کوتاه نشان می‌دهد که میل به خدمت، آرزوی خدمت، خدمت صرفاً به قصد تقرّب به ساحت حق و کسب رضای او، چقدر در نظر مرکز میثاق اهمیت داشته است. بدین لحاظ است که چه بسا قطره آبی که در راه رضای او به کسی داده شود و هیچ پاداشی نطلبد، به مراتب از فتح اقالیم برای امر مبارک که به قصد کسب ریاست و مقام و منصب باشد، بیشتر ارزش دارد.

ملاحظه فرمایید که وقتی یک قهوه‌چی بهائی، که شاید به ظاهر ارج و قدری نداشته باشد، اما آنقدر شیفته مولای خویش است که به انتشار پیام او بدون هیچ چشمداشت و حتی به قیمت از دست رفتن تمام سرمایه‌اش اقدام می‌کند، چقدر ارزشمندتر از فاتح امریک است که بعداً طالب اداره امور امریه در غرب و تقسیم کردن اداره عالم امر با مرکز میثاق شد. مشهدی علی قهوه‌چی مخاطب این لوح مبارک ملاحظت‌آمیز قرار می‌گیرد که:

"ای خادم احبّاء الله، ای غاصب حقّ عبدالبهاء، خدمت یاران و خادمی دوستان منصب ابدی و مأموریت سرمدی این عبد است و تو منصب مرا غصب نمودی و در کمال دلیری مثنی و حرکت می‌نمایی. از خدا بترس، این رداء من است، چرا در بر نمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی؟ یا عهد و کالت می‌کنی که بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع به خدمت احبّای الهی قیام نمایی و از ادّعای اصالت بگذری و یا آن که شکایت به قاضی شهر و مفتی قصر می‌نمایم... والسلام." (مائدۀ آسمانی، ج 5، ص 31)

او در بین راه طهران و قزوین قهوه‌خانه‌ای داشت. نفوسی که در آنجا توقّف می‌کردند استکانی چای می‌نوشیدند و به سخنان شیرین او گوش می‌دادند و تعداد زیادی از نفوس آنجا به ظلّ امرالله هدایت شدند. از آنجا که بیشتر به امر تبلیغ و تبشیر اشتغال داشت، از عهده بر نیامد که کارش را ادامه دهد و ناچار آنجا را تعطیل کرد و با کمک جناب نعمت علایی در اداره غلّه مشغول کار و البته تبلیغ شد. زمانی که هنوز در قهوه‌خانه بود، روزی سررشته‌دار دولت که توسط او به امر مبارک هدایت شده بود در قهوه‌خانه مشغول نوشتن بود. مشهدی علی پرسید، "چی می‌نویسی آقا؟" جناب سررشته‌دار گفت، "عریضه حضور مبارک حضرت عبدالبهاء عرض می‌کنم." مشهدی علی گفت، "سلوم ما را هم برسون." حضرت عبدالبهاء با لطف فراوانی که نسبت به احبّای ساده و صافی‌قلب داشتند، او را مورد

لطف قرار داده لوح فوق را خطاب به او عنایت فرمودند. کل داستان او را می‌توانید در کتاب "سرّ دلبران"، صفحه 269 به بعد تحت عنوان "غاصب حقّ عبدالبهاء" بخوانید.

اما ابراهیم خیرالله، فاتح امریک، به کجا رسید و چه طرفی بست؟ در کتاب خاطرات نه ساله عکا (ص 138) چنین مذکور:

"یک روز که به مناسبتی ذکر نقض و بی‌وفایی ابراهیم خیرالله به میان آمد مستر هور عرض کرد که خیرالله به مجرد این که از ظلّ امر خارج شد با این که عدّه کثیری را ظاهراً باعث هدایت شده بود، معذک ابداً ذکر از او باقی نماند و هیچ اثر سویی از نقض او در امریکا مشهود نگشت. فرمودند: بی چون او تازه مرده است هنوز آثار هیکل انسانی در او موجود. چندی دیگر خواهید دید که چه عفونتی از این هیکل به ظهور خواهد رسید تا وقتی که پیوسد و متلاشی شود و فانی گردد."

این تفاوت خلوص نیت در خدمت با سوء نیت و آزمندی در حصول منافع و کسب مقام و منصب است.

اسباب سرور خاطر حضرت عبدالبهاء

با توجه به این مطالب، هر فرد بهائی که مشتاق باشد قلب حضرت عبدالبهاء را شاد کند می‌تواند به هر نوعی خدمتی به آستان آن حضرت تقدیم نماید. حضرت عبدالبهاء از دوران طفولیت همدم رنجها و دردها و سرگونی و زندان و محرومیت و فراق و در به دری و خیانت منسوبین و فشار ناقضین بودند. اما، آنقدر این طلعت مقدّس سعه صدر، لطف و عنایت، رحمت و مکرمت داشتند که با خدمات احباء سرور می‌شدند و گویی آن همه درد و رنج از دل پرمهرشان رخت بر می‌بست و می‌رفت. به چند مورد اشاره می‌شود:

"عبدالبهاء را در این جهان سرور و فرحی جز به نفحات معطره گلشن قلوب احباء نمانده. در یوم ظهور، سرور به مثل حضور مجلیّ طور داشت. لکن بعد از آن که شمس حقیقت در افق پنهان و غیب امکان متواری گشت، دیگر شادمانی جز به ترقیّات روحانی یاران رحمانی ندارم." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 9، ص 34)

"به یاد شما مواجم و به ذکر شما چون سراج و هاج. سروری از برای عبدالبهاء نمانده مگر نفحات گلشن قلوب احباء. این است روح و ریحان من؛ این است سرور قلب و جان من که نفوسی مبعوث کردند

که جز بهاء ندانند و به غیر از محبتش وجد و طرف نمایند؛ از صہاء عنایتش جامی سرشار باشند و از فضل و موهبتش سراج‌های پر انوار." (مکاتیب عبدالہاء، ج 9، ص 117)

"از اتحاد و اتفاق اماء رحمن بسیار مسرور و شادمان شدم. علی‌الخصوص از عبارت «ہمہ جان‌نثاریم و کنیزان یکدیگر»" (مکاتیب عبدالہاء، ج 7، ص 108)

"ہرچہ مسطور بود مشہود شد. ارواح بہ لطائف معانیش مسرور شد ... ہر کلمہ‌ای کہ از منبع خلوص در امراللہ صادر چون ماء زلال کہ از غمام بہار نازل دل را طراوتی بخشد و روح را لطافتی و نفوس را بشارتی. فی‌الحقیقہ از برای گم‌گشتگان بادیۃ محبت اللہ تسلی مفقود جز نفحات قلوب احباء اللہ و فسحتی معدوم جز مشاہدۃ آثار ثبوت و رسوخ بر امراللہ." (مکاتیب عبدالہاء، ج 8، ص 170)

"ہمیشہ تأثرات قلب عبدالہاء از اغبراری است کہ در میان احباء حاصل گردد؛ مصائب خارجہ تأثیری ندارد؛ بلائی واردہ را حکمی نہ. زیرا ہرچہ هست از خارج است؛ توقّعی از آنان نیست. ولی اگر در میان احباء رنجش و اغبراری حاصل گردد، بی‌نہایت تأثیر دارد... امید آن دارم کہ سبب شوی در میان احبای الہی نہایت التیام حاصل گردد، غمخوار یکدیگر شوند، جوانان حرمت و رعایت سانخوردگان کنند و سانخوردگان بہ جوانان پدر مہربان باشند." (مکاتیب عبدالہاء، ج 5، ص 15)

"امروز سبب سرور قلب و تسلی خاطر مرثدۃ انجذاب و اشتعال نفسی کہ بہ گوش انتظار رسد. زیرا شب و روز در نہایت انتظارم کہ از ججا آہنگ خوشی بر آید و نفعۃ معطّری بوزد...". (مکاتیب عبدالہاء، ج 7، ص 210)

اگرچہ سخن در این زمینہ بسیار است، اما بہ فصل الخطابی از آن حضرت توجّہ کنیم کہ مربوط بہ لزوم کسب رضایت ہیکل مبارک است: "ہیچ نفسی بہ سعی خود کاری از پیش نبرد. عبدالہاء باید راضی باشد و امداد نماید." (مکاتیب عبدالہاء، ج 7، ص 37)

بنابراین، حضرت عبدالہاء ہمیشہ مہیای امداد احباء هستند ولی شرط آن را رضای طلعت مبارک قرار دادہ‌اند. خلوص نیت، حصول وحدت، خودداری از محزون کردن دیگران، امتناع از لطمہ زدن بہ ہر کسی در ہر مقامی، تلاش برای مسرور کردن جمیع نفوس و امثال ذلک سبب رضایت خاطر ایشان می‌شود و آن وقت دست بہ ہر خدمتی کہ زدہ شود، البتہ امدادات غیبی آن مظلوم آفاق برسد و توفیق حاصل گردد.

محبت حضرت عبدالبهاء به احبای حقیقی، یعنی آنان که واقعاً دارای قلب صاف و خلوص نیت و عشق به خدمت هستند، چنان است که زمانی خطاب به یکی از احبّاء به خطّ مبارک مرقوم فرمودند:

"هوالبهی، ای امیر کشور عرفان، آن یار مهربان اگر به ید اراده پرده از رخ یاران حقیقی خویش براندازد و کشف غطاء فرماید، آن وقت خیل دلبران بینی که فتنه آفاقند و آشوب و ولوله دو جهان؛ مطالع عالم از انوار جمالشان روشن است و مشارق و مغارب امکان از فیض کمالشان گلزار و گلشن. اگر به این موهبت الهیه که در انجمن وجود رخ گشوده، کما هی حقها اهل عالم واقف گردند، خیل عاشقان بینی کف زنان پاکوبان به قربانگاه بشتابند. ع" (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص 74)

یأس اهل عالم

اهل عالم در دریایی از یأس و نومیدی مستغرق هستند. اوضاع آشفته جهان گویای آن است که بشر در مانده واقعاً ره به جایی نمی برد و راه حلّی برای مشکلات خود نمی یابد. به بیان حضرت ولی امرالله "امید وحید شعوب و قبائل و طوائف ممتحنه عالم توجه به مدیته الهیه است و یکتا حافظ و حامی این خالق بیچاره از هجوم و تسلط قوای مهلکه ماده حصن حصین امر الهی است. اگر چنین است دقیقه ای فتور در ترویج امر بهاء ظلمی است عظیم و اهمال و عدم اهتمام در انتشار این نور مبین فتور و قصور است شدید." (توقعات مبارکه، 1922-1926، ص 82)

حضرت عبدالبهاء خطاب به احبای سروستان، نیریز، جهرم و اطراف آن می فرمایند، "ای یاران، جمیع طوائف و امم منجمد و منجمود و جمیع قبائل و ملل گرفتار یأس و قنوط. اهل بهاء باید چنان حرکت و جنبشی نمایند که کافه اهل ارض را به اهتزاز آرند و چنان پرتوی افروزند که شرق و غرب را منور نمایند و به رفتار و کرداری پردازند که شهیر آفاق شوند و مظاهر فیض کوكب اشراق گردند." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 52، ص 44)

کلام آخر، لم خدمت

زبان بلد نبود. یعنی فارسی را نمی دانست. مادرش بهائی شده بود. خودش از این دین هیچ نمی دانست. با مادرش راهی دیاری شد که نمی شناخت. قصد سیر و سیاحت داشت و گردش و تفریح. مادرش می خواست مولایش را زیارت کند. او نیز مادر را همراهی کرد. مولایش مردی شرقی بود با محاسن

بلند و لباسی به سبک شرقی‌ها و مولوی بر سر. جوان وارد شد. به سبک غربی‌ها نشست و تمام مدت را ساکت و بی‌توجه بود.

دیدار دوم دست داد. تحت تأثیر قرار گرفت. مرد شرقی بسیار مهربان بود. احساس کرد در قلبش دگرگونی حاصل شده است. در ژرفنای دلش حالتی دیگر محسوس بود. دیدار سوم سبب شد دل به آن مرد شرقی باخت و دیدارهای بعد این دل‌باختگی را شدیدتر ساخت تا بدانجا که واله و حیران گشت. گویی عاشقی بود که نزد معشوقش می‌شتافت. آنچنان مجذوب طلعت پیمان شده بود که میل داشت در راه او جان ببازد. خود نیز در حیرت بود که حضرتش چه تأثیری در او کرده است.

در دل آرزو می‌کرد کاری به او رجوع شود تا بتواند خدمتی بنماید. اما حضرت عبدالبهاء چون پدری مهربان و بزرگوار به روشی خاص نوازشش می‌فرمود و او را گرمی می‌داشت تا شجر ایمان در روح و قلبش ریشه گیرد و به بار نشیند.

روزی در کنار دریا با محبوبش روبرو شد. حضرت عبدالبهاء او را در بغل گرفتند و بعد دست مبارک بر شانۀ او نهادند و مدتی دو نفری در ساحل دریا قدم زدند. دیگر اثری از وجود در او نبود. محو و فانی طلعت میثاق شده بود. دیگر وجود مترجم را در آن میان لزومی نبود. از آن همه مهمه کلمات فارغ و آزاد بود.

هر روزی را شبی در پی و هر وصالی را فراقی به دنبال. روز وداع آمد و زمان گفتن بدرود رسید. عبارت "فی امان الله" بر زبان محبوب جاری شد. جوان شیدا، دید که جانش می‌رود. سرشک از چشمش جاری شد و صدای ناله‌اش بلند گشت. خواهش کرد خدمتی به او رجوع شود یا که جانش را در راه بندگی حضرتش فدا نماید. بر زمین افتاده بود و می‌نالید و سخن می‌گفت و اشک می‌ریخت. طلعت محبوب، با کمال مهر و محبت، خم شد و او را از خاک برگرفت و امواج محبت را نثارش فرمود و بگفت:

"هان، چه می‌خواهی؟ چرا محزونی؟ همیشه مسرور باش. حالا من لم خدمت را به تو می‌گویم. اوقات خودت را با خدا تقسیم کن. نصف روز را در تلاش معاش و تأمین زندگی مادی و شئون ظاهری صرف کن و نصف دیگر را در کسب فضائل اخلاقی و خدمت به آستان الهی اختصاص ده. همین."

جوان سپاسگزار شد. تمام وجودش یکپارچه ممنون مولایش بود. اینک وظیفه‌اش مشخص شده بود. حزن را از دل زدود و سرور را جایگزین آن ساخت. نور امید در دلش تابید و بوسه بردای محبوب زد و راه دیار دیگر در پیش گرفت. (بازنویسی شده از صفحه 83، آهنگ بدیع شماره 339)